

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مطالعات فقه سیاست

دوفصلنامه علمی - تخصصی

سال دوم، شماره سوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱



صاحب امتیاز: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام

مدیر مسئول: آیت الله محمد جواد فاضل لنکرانی

سر دبیر: سید جواد حسینی خواه



هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا):

- ◆ حسین ارجینی (عضو هیأت علمی دانشگاه معارف اسلامی، دکتری علوم سیاسی)
- ◆ علیرضا اسلامیان (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ◆ سیدسجاد ایزدهی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ◆ سید جواد حسینی خواه (مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم، دکتری فقه روابط بین الملل)
- ◆ قاسم شبان نیا (عضو هیأت علمی مؤسسه امام خمینی علیه السلام، دکتری علوم سیاسی)
- ◆ مجتبی عبدخدایی (عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی، دکتری روابط بین الملل)
- ◆ عباس کعبی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ◆ احمد مبلغی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ◆ محمد قاسمی (مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم، دکتری فلسفه سیاسی)

دبیر تحریریه: محمد قاسمی

دبیر اجرایی: محمد حسن استاد میرزا

ویراستار: محسن اکبری

طراح جلد: حمیدرضا پورحسین

صفحه آرا: محسن شریفی

مترجمان: ابراهیم حسن (عربی) - جاوید اکبری (انگلیسی)

مجوز انتشار نشریه مطالعات فقه سیاست در زمینه فقه و علوم سیاسی (تخصصی) به زبان فارسی و ترتیب انتشار دوفصلنامه به نام مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام در تاریخ ۱۴۰۰/۲/۲۰ به شماره ثبت ۸۷۸۲۶ از سوی معاون امور مطبوعاتی و اطلاع رسانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی صادر گردید.

نشانی: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، معاونت پژوهش، دفتر دوفصلنامه مطالعات فقه سیاست

تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۷۴۹۴۹۴ - ۰۲۵ - دورنگار: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۰۵۸۸

قیمت: ۴۰۰۰۰۰ ریال





Understanding the Nature of Political A New Interpretation of the Theory "Islam is the Government" and Its Documentation

*Mohammad Javad Fazel Lankarani*¹

*Mohammad Ghasemi*²

Abstract

Among the important and prominent approaches existing concerning the relationship between religion and politics is Imam Khomeini view, which is presented with a comprehensive, jurisprudential and profound perspective. In expressing the relationship between religion and politics, the late Imam Khomeini has underscored the inseparability of the religion and government, saying: "Islam is the government".

What does Imam Khomeini (ra) mean by this statement? This is the central question of the present study which presents five possibilities in response to the foregoing question. Finally, using the analytical-inferential method, it validates the claim that the theory "Islam is the government" had gone through a developmental process in the Imam's thought.

There is a similar evolutionary process in his theory of legal addresses (khitabat). That is to say that the like of the theory of "Islam is the government" existed in brief and undeveloped form but it was developed later step by step. Hence, "Islam is the government" is the final and evolved theory of Imam Khomeini (ra) about the relationship between Islam and

1. Lecturer at the post graduate level of Islamic jurisprudence and legal theories and head of the Jurisprudence Center of Pure Imams(as).

2. Corresponding author, alumnus of the Islamic Seminary of Qom and doctor of political philosophy and researcher at the Jurisprudence Center of Pure Imams(a) (m.ghasemi@whc.ir)



government, which emphasizes the idea of "unity and sameness of Islam and government". This idea can be inferred from the verses concerning the establishment of religion e.g. verse 13 of al-Shura, verse 66 al-Ma'ida and the verses that require absolute submission to the prophets.

Keywords: Theory, Islam, government and Imam Khomeini.



تفسیری نو از نظریه «الاسلام هو الحکومة» و مستندات آن

محمدجواد فاضل لنکرانی^۱

محمد قاسمی^۲

چکیده

از جمله رویکردهای مهم و مطرح در زمینه نسبت دین و سیاست، دیدگاه امام خمینی علیه السلام است که با نگاهی جامع، فقیهانه و ژرف‌اندیشانه ارائه شده است. ایشان در بیان نسبت دین و سیاست، به تفکیک‌ناپذیری این دو از هم اشاره کرده و می‌فرمایند: «الاسلام هو الحکومة». اینک منظر امام علیه السلام از این تعبیر چیست؛ پرسش محوری تحقیق حاضر است. این مقاله در پاسخ به پرسش یاد شده، پنج احتمال را مطرح می‌نماید؛ و در نهایت، با روش تحلیلی - اجتهادی، بر این مدعا صحه می‌گذارد که نظریه «الاسلام هو الحکومة» فرآیندی تطویری در اندیشه امام داشته است. نظیر این فرایند تکاملی در نظریه خطابات قانونی ایشان نیز وجود دارد؛ به این بیان که نظریه «الاسلام هو الحکومة» همانند این نظریه، ابتدا به صورت اجمالی بوده و سپس مرحله به مرحله، پرورش یافته است. بنابراین «الاسلام هو الحکومة»، نظریه نهایی و تکامل‌یافته امام علیه السلام، پیرامون نسبت اسلام و حکومت است که بر ایده «وحدت و عینیت اسلام و حکومت» تأکید می‌ورزد. این ایده از آیات اقامه دین - یعنی ۱۳ شوری و ۶۶ مانده - و آیات اطاعت مطلق از انبیاء، قابل استنباط است. واژگان کلیدی: نظریه، اسلام، حکومت و امام خمینی.

۱. مدرّس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم، رئیس مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.

۲. نویسنده مسئول: دانش‌آموخته حوزه علمیه و دکترای فلسفه سیاسی، پژوهشگر مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام؛



مقدمه

عرفی شدن، یعنی سکولاریسم (Secularism) - که در عرصه سیاست، به عدم ارتباط دین و سیاست تعبیر می‌شود - میراث غرب، و بلکه غرب مدرن است. این انگاره اگر چه ابتدا جامعه علمی و عرفی غرب را فراگرفت و به سبب انحراف کلیسا و ناکارآمدی در حلّ معضلات اجتماعی به وجود آمد؛ ولی بعدها به رابطه مطلق دین و نه صرفاً دین کلیسا و سیاست، تعمیم پیدا کرد. امروزه طرفداران این ایده، آن را محدود به گستره جغرافیایی یا دین خاصی نمی‌کنند. بنابراین در جوامع اسلامی نیز، برخی روشنفکران و متفکران، جاهلانه یا عامدانه تلاش داشته‌اند این سوغات پر طمطراق غربی را به رابطه اسلام و سیاست تعمیم داده و به جوامع اسلامی نیز بقبولانند. علاوه بر این، نظریه تعطیل حکومت در عصر غیبت - که بیشتر از سوی طیف اخباری مسلک مطرح می‌شود - عامل دیگری برای تقویت سکولاریسم در جامعه شیعی بوده و شبهه جدایی دین از سیاست را تقویت کرده است. تضادّ سکولاریسم با مبانی دینی سبب شد تا فقیهان مسلمان - خصوصاً در سده اخیر - که تا پیش از این، ارتباط دو سویه دین و سیاست را مفروض می‌دانستند - این ارتباط را در مباحث فقهی و کلامی خویش، کما بیش مورد توجه قرار دهند.

به جرأت می‌توان گفت که مرحوم امام خمینی ره از معدود فقیهانی است که ضمن درک خطر القای سکولاریسم در جوامع شیعی، به صورت نظری و عملی در مقابل شبهه سکولاریسم و نظریه تعطیل حکومت در عصر غیبت، موضع‌گیری نمودند. ایشان در آثار متعدد علمی خود به این مسأله پرداخته و ضمن بسط نظریه ولایت فقیه، اجازه نداده‌اند که ارتباط تنگاتنگ دین و سیاست به محاق فراموشی سپرده شود.

امام خمینی ره دخالت دین در سیاست را امری بدیهی و انکار آن را، انکار یکی از واضحات دین دانسته و شبهه اخباری‌مسلکان را این‌گونه ترسیم می‌کنند:

«اکنون که شخص معینی از طرف خدای تبارک و تعالی برای احراز امر حکومت در دوره غیبت تعیین نشده، تکلیف چیست؟ آیا باید اسلام را رها کنیم؟ دیگر اسلام را نمی‌خواهیم، اسلام فقط برای ۲۰۰ ساله صدر اسلام بوده یا اینکه تکلیف را معین کرده؟» (موسوی خمینی، بی‌تا، ص ۴۹)

سپس در مقام پاسخ می‌فرمایند:

«معنای نداشتن حکومت این است که تمام حدود و ثغور مسلمین از دست برود؛ و ما با



بی حالی، دست روی دست بگذاریم که هر کاری می خواهند بکنند، و ما اگر کارهای آنها را امضا نکنیم، رد نمی کنیم. آیا باید این طور باشد؟ یا اینکه حکومت لازم است؛ و اگر خدا شخص معینی را برای حکومت در دوره غیبت تعیین نکرده است، لکن آن خاصیت حکومتی را که از صدر اسلام تا زمان حضرت صاحب علیه السلام موجود بود، برای بعد از غیبت هم قرار داده است. این خاصیت که عبارت از علم به قانون و عدالت باشد، در عده بی شماری از فقهای عصر ما موجود است. اگر با هم اجتماع کنند، می توانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند.» (همان، ۵۰)

از منظر امام علیه السلام، حکومت اسلامی در میانه عصر حضور و ظهور حضرت حجت علیه السلام، تعطیل نبوده و امتداد آن از حیات نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله تا روز قیامت است. دلیل ایشان بر امتداد این حکومت و تعطیل ناپذیر بودن آن، بدهت عقلی است:

«اکنون که دوران غیبت امام علیه السلام پیش آمده و بناست احکام حکومتی اسلام باقی بماند و استمرار پیدا کند و هرج و مرج روا نیست؛ تشکیل حکومت، لازم می آید. عقل هم به ما حکم می کند که تشکیلات لازم است تا اگر به ما هجوم آوردند بتوانیم جلوگیری کنیم، اگر به نوامیس مسلمین تهاجم کردند دفاع کنیم، شرع مقدس هم دستور داده که باید همیشه در برابر افرادی که می خواهند تجاوز به شما کنند آماده باشید، برای جلوگیری از تعدی افراد نسبت به یکدیگر، دستگاه قضایی و اجرایی لازم است. اینها به خودی خود صورت نمی گیرد، باید حکومت تشکیل داد. (موسوی خمینی، بی تا، ص ۲۹)

روشن است که سخن از ارتباط دین و حکومت، این سؤال را به وجود می آورد که سنخ این ارتباط و گستره آن تا کجاست؟ پاسخ این پرسش نیز، در بیان مختصر و جامعی از سوی امام علیه السلام در کتاب البیع بیان شده است:

«انَّ فی الإسلام نظاماً وحکومة... بل یمکن أن یقال الإسلام هو الحکومة بشئونها والأحكام قوانین الإسلام وهی شأنٌ من شئونها، بل الأحكام مطلوباتٌ بالعرض وأموراً آلیة لإجرائها وبسط العدالة.» (موسوی خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۶۳۳)

در اینکه مراد امام علیه السلام از عبارت «الإسلام هو الحکومة» چیست؛ هر چند از سوی برخی صاحبان فکر و اندیشه، مورد غفلت قرار نگرفته است، اما آنگونه که باید - خصوصاً در مباحث درس خارج فقه - مورد بحث واقع نشده است. در پژوهش حاضر سعی می شود تا تفسیر احتمالی از نظریه «الإسلام هو الحکومة» را به بحث گذاشته و تفسیر منتخب و برگزیده این



نظریه را مستدلّ سازد. در این راستا، ابتدا تفاسیر محتمل از اندیشه امام بیان شده و در مرحله دوم، از میان احتمالات پنج‌گانه در تفسیر نظریه مذکور، تفسیر منتخب توضیح داده خواهد شد؛ و در مرحله پایانی، مستندات قرآنی آن، ارائه و تبیین می‌گردد.

۱. احتمالات مطرح در تفسیر «الإسلام هو الحكومة»

بایسته توجه است که این نظریه، در کتاب البیع و قبل از تشکیل حکومت اسلامی مطرح شده است؛ لذا نسبت به برخی بیانات امام (ع) - خصوصاً در صحیفه - مقدّم است. بنابراین ممکن است این اشکال مطرح شود که نمی‌توان این بیان امام (ع) را نظر نهایی ایشان تلقی نمود. در پاسخ به این پرسش، توجّه به این مطلب ضروری است که این بیان امام (ع) هر جا و هر زمانی باشد، ضرری ندارد؛ زیرا ما کاری به اینکه این بیان را کجا و چه زمانی فرموده‌اند، نداریم. ما سیر علمی‌اش را می‌گوییم. بنابراین فارغ از مطلب یاد شده، پیرامون تفسیر و معنای نظریه یا عبارت «الإسلام هو الحكومة» ۵ احتمال را می‌توان مطرح نمود:

۱-۱. حکومت، مقدّمه عقلایی برای اجرای احکام

از برخی عبارات امام (ع) استفاده می‌شود که حکومت در اسلام، یک مقدّمه عادی، عرفی یا عقلایی برای اجرای احکام اسلام است. پس خود حکومت، عنوان مقدّمیت دارد؛ مثلاً چنان‌که اشاره شد، امام در بحث ولایت فقیه، این مسأله را مطرح می‌کنند که چون مسلمین باید خودشان را حفظ کنند؛ باید از امنیّت خودشان دفاع کنند؛ احکام اسلام را در جامعه باید پیاده نمایند؛ پس برای این موارد باید حکومت تشکیل داد؛ یعنی حکومت مقدّمه است برای اجرای احکام اسلام. گاهی اوقات تعبیر می‌شود به اینکه حکومت، ضامن اجرای احکام اسلام است. (موسوی خمینی، بی‌تا، ص ۴۹؛ و ۱۳۸۹ ش، ج ۲۱، ص ۲۸۹) همچنین این تعبیر هم زیاد از امام نقل شده که «حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است.» (موسوی خمینی، ۱۳۸۹ ش، ج ۲۱، ص ۲۸۹) یعنی اگر بخواهیم به فقه عمل بشود، حکومت لازم است. اگر احکام بخواهد عمل بشود، حکومت لازم است. حکومت، نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با معضلات اجتماعی، سیاسی، نظامی و فرهنگی است. از این تعابیر استفاده می‌شود که ایشان، حکومت را به عنوان یک مقدّمه برای احکام اسلام می‌داند؛ منتهی یک مقدّمه عقلایی است.

بایسته توجّه است که مقدّمه عقلی یا عقلایی به آن دسته از مقدّمات واجب یا حرام اطلاق



می‌شود که مدرک آن عقل است. یعنی لازم نیست که شرع مقدس به مقدمیت اشاره نماید. خود عقل به نحو مستقل این را درک می‌کند که انجام واجب یا ترک حرام، نیازمند فلان مقدمه است. ویژگی دیگر مقدمه عقلی آن است که مستقلاً ثواب و عقابی ندارد. بنابراین چنین نیست که اگر مکلف، پس از انجام مقدمه واجب به انجام واجب نایل شد، مستحق دو ثواب باشد؛ یا اگر مقدمه را اتیان و ذی‌المقدمه را ترک کرد، به خاطر انجام مقدمه، مستحق ثواب، و به خاطر ترک ذی‌المقدمه، مستحق عقاب باشد.

۱-۲. حکومت، مقدمه عقلی برای قوام جامعه

از برخی عبارات دیگر امام^ع استفاده می‌شود که حکومت، یک مقدمه عقلی برای حفظ نظم و قوام جامعه است؛ مثلاً ایشان این تعبیر را دارند که عقل هم می‌گوید حکومت لازم است؛ چرا؟ برای اینکه اگر حکومت نباشد، هرج و مرج لازم می‌آید. مسأله هرج و مرج و اینکه نباید هرج و مرج در جامعه باشد، یک امر عقلی است. یعنی در این بیان دوم، ما نمی‌گوییم حکومت برای اجرای احکام اسلام است؛ می‌گوییم جامعه، عقلاً نیازمند حاکم و حکومت است؛ «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ» (نهج‌البلاغه، صبحی صالح، ص ۸۲) این در کلمات امیرالمؤمنین^ع هم هست که باید یک حکومتی باشد؛ حتی اگر دو نفر در یک جا، مشترک زندگی می‌کنند، باید یکی از آن دو، امیر بشود. پس در این تفسیر، کاری به اجرای احکام اسلام نداریم. حکومت یک امر عقلی بدیهی است برای اینکه هرج و مرج لازم نیاید. اگر در جامعه بشری، حکومت نباشد، هرج و مرج لازم می‌آید. در این باره امام^ع می‌فرمایند: «عقل هم به ما حکم می‌کند که تشکیلات لازم است تا اگر به ما هجوم آوردند بتوانیم جلوگیری کنیم، اگر به نوامیس مسلمین تهاجم کردند، دفاع کنیم.» (موسوی خمینی، بی‌تا، ص ۴۹ و ۵۰)

یک وقت است که ما می‌گوییم حکومت، یکی از مقدمات آلی عقلایی است و این احکام باید اجرا شود؛ مثل حدود و قصاص که نیاز به حکومت دارند. به عبارت دیگر برای اینکه حدود و قصاص اجرا شود، می‌گوییم حکومت، مقدمه است. وقتی می‌گوییم حکومت مقدمه است؛ یعنی اگر یک آدمی فقیه هم نبود، اما آدم عادل، عاقل و مدیری بود که می‌تواند مقدمه اجرای احکام اسلام را فراهم کند او هم بیاید حاکم بشود مانعی نخواهد داشت؛ حتی اگر یک آدم فاسقی که مدیریت دارد، عقل دارد، تدبیر دارد، بگوید من کاری می‌کنم که شما فقها بتوانید احکام اسلام را اجرا کنید؛ که این هم در صورت نبود فرد عادل برای حکومت، قابل توجیه است.



۱-۳. حکومت، یکی از احکام اولیه اسلام

از بیانی که امام علیه السلام در صحیفه دارند به دست می‌آید که از نگاه ایشان، حکومت از احکام اولیه اسلام است، و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز، روزه و حج است: «باید عرض کنم حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله است، یکی از احکام اولیه اسلام است، و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز، روزه و حج است. (موسوی خمینی، ۱۳۸۹ش، ص ۴۵۲)

این فرمایش، جوابیه‌ای است که امام در تاریخ ۱۶ دی ماه ۱۳۶۶ خطاب به رهبری معظم انقلاب - که مطلبی را در نماز جمعه فرموده بودند - بیان داشته‌اند. از سخنان رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه دی ماه سال ۱۳۶۶ این مطلب قابل استفاده بود که امام، ولایت فقیه را فقط در چهارچوب احکام اسلام قبول دارند؛ ولی امام در نامه‌ای که نوشتند دیدگاه خویش را با تصریح بیشتری پیرامون ولایت فقیه مطرح کرده و بیان می‌دارند که مقصود من از ولایت فقیه، اینکه شما [آیت الله خامنه‌ای] می‌گویید، نیست؛ بلکه غیر از این است. حکومت، از احکام اولیه است؛ در چهارچوب احکام فرعی هم نیست، و مقدم بر همه احکام فرعی است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند. پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند. مسجدی که ضراب باشد در صورتی که رفع، بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام است، یک‌جانبه لغو کند. (موسوی خمینی، ۱۳۸۹ش، ج ۲۰، ص ۴۵۱)

به عنوان مثال در توضیح تقدم حکومت بر احکام اولیه از منظر امام علیه السلام، فرض کنید یک کسی اموال قاچاق را وارد کشور می‌کند. ما اگر بخواهیم احکام اولیه را بگوییم که بر اساس روایت و قاعده «النَّاسُ مُسْلَطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ» (ابن ابی‌جمهور اُحسانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۲۲) این فرد رفته پولی داده و مالی را خریده، گرچه ممنوع بوده و به کشور آورده است، اما به استناد قاعده یاد شده، حکومت نمی‌تواند در مال او تصرف نماید، ولی بر اساس نظر امام علیه السلام، حکومت اختیار دارد همه اموال را مصادره کند؛ بفروشد و هزینه آن را صرف فقرا کند. همچنین اختیار دارد بفروشد و یک بخشی از پولش را به مالک بدهد. همه اینها از اختیارات حکومت است. بر اساس احتمال سوم، نمی‌توان با استناد به قاعده «النَّاسُ مُسْلَطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ» عمل حکومت



را تقبیح کرد. حاکم اسلامی وجود یک منزلی را برای اسلام مصلحت نمی‌داند، می‌تواند مالکش را به فروش الزام کند؛ و اگر قبول نکرد، حاکم اختیار دارد آن را تخریب کند.

توضیح مطلب آنکه: قاعده سلطنت، یکی از قواعد پرکاربرد در فقه و فقه سیاسی است. بر اساس این روایت شریف که مستند به حکم عقل و بنای عقلا می‌باشد، انسان حق تصرف در مال، و بلکه جان خویش را داشته، و برای دیگران، بدون اذن او، حق تصرف و سلطه نخواهد بود. از سوی دیگر، لازمه مشروعیت حکومت و حاکمیت، حق سلطنت بر اموال و انفس مردم است؛ بنابراین نمی‌تواند از روی اجبار و اکراه باشد. پس در صورتی که در مقام تصرف بر مال و نفس، میان حکومت و اراده و خواست فرد، ناسازگاری برقرار شد، قواعد باب تراحم جاری و در نتیجه مصلحت نوعیه که از جانب حاکم لحاظ می‌شود، سبب می‌شود که تصرف حکومت، بر تصرف فرد - که ناشی از مصلحت شخصیه است - مقدم گردد.

در نگرش امام علیه السلام، حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام است، یک جانبه لغو کند. در مکاسب - که یکی از اصلی‌ترین کتاب‌های فقهی - استدلالی در حوزه معاملات است - بحثی از جواز اقاله یک طرفه یا فسخ یک جانبه نشده است؛ مگر اینکه کسی برای خودش، اختیار فسخ قرار داده باشد. ولی امام علیه السلام معتقد است اگر حکومت در جایی ملاحظه کرد که ادامه قرارداد مصلحت نیست، می‌تواند - بدون اینکه در قرارداد با مردم، برای خودش اختیار فسخ قرار داده باشد - این قرارداد و معامله را فسخ کند. همچنین حکومت می‌تواند از هر امری؛ چه عبادی یا غیر عبادی، که جریان آن مخالف مصالح اسلام است - مادامی که چنین است - جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج - که از فرائض مهم الهی است - در مواقعی که انجام آن را مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند. این نوع نگرش و فتوا از سوی حضرت امام علیه السلام با تفسیر سوم سازگار است؛ ولی به نظر می‌رسد این معنا، منظور ایشان از عبارت «الإسلام هو الحکومة» نیست؛ زیرا مقدم بودن حکومت یا یکی از احکام اولیه بودن آن با بالعرض بودن سایر احکام - که امام علیه السلام در ادامه این نظر، مطرح می‌سازند - سازگار نخواهد بود. بنابراین جمله «الإسلام هو الحکومة» یعنی حکومت، مقصود اصلی خدای تبارک و تعالی است؛ نه اینکه حکومت، یکی از احکام اولیه اسلام یا مقدمه‌ای برای اجرای دیگر احکام شریعت اسلامی باشد.



۱-۴. وحدت و عینیت حکومت و اسلام

با توجه به اینکه امام علیه السلام معتقدند که احکام، عنوان مطلوب بالعرض و عنوان آلت را برای این حکومت دارد. (موسوی خمینی، ج ۲، ص ۶۳۳)، احتمال چهارم در تفسیر نظریه «الإسلام هو الحكومة» این خواهد شد که بگوییم حکومت فراتر از آن است که یکی از احکام - حتی اولیه - اسلام باشد. اساساً جوهر اسلام، حکومت است بشئونها؛ یعنی با همه شئون حکومت؛ اسلام، یعنی حکومت.

دلیل بر این احتمال، این عبارت امام علیه السلام است که فرموده‌اند: «إِنَّ فِي الْإِسْلَامِ تَشْكِيلَاتٍ وَحُكُومَةً بِجَمِيعِ شُئُونِهَا، بَلْ يُمْكِنُ أَنْ يُقَالَ أَنَّ الْإِسْلَامَ هُوَ الْحُكُومَةُ بِشُئُونِهَا.» جوهر اسلام، حکومت است؛ یعنی اگر بخواهیم یک تعریف واقعی از دین کنیم، نباید بگوییم: اسلام، یعنی نماز، روزه و حج؛ بلکه تمام اسلام، یعنی حکومت، با تمام شئونی که یک حکومت دارد؛ اعم از شئون مالی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی، سیاسی، اخلاقی، تربیتی.

ممکن است این سؤال مطرح شود که اگر اسلام، یعنی حکومت؛ پس شأن و جایگاه احکام شرعی کجاست؟ گویا امام علیه السلام به این اشکال مقدّر توجه داشته، به همین سبب می‌فرمایند: «وَالْأَحْكَامُ قَوَانِينُ الْإِسْلَامِ.» اینها هم جزء قوانین اسلام است؛ یعنی اسلام، حکومت است، و این احکام، قوانین حکومت هستند.

در واقع از منظر امام علیه السلام، حکومت، اصل و سایر احکام شرعیه، فرع بر آن می‌باشند؛ «بَلِ الْأَحْكَامُ مَطْلُوبَاتٌ بِالْعَرَضِ»؛ یعنی مطلوب بالذات از اسلام، حکومت است. اصلاً دین برای حکومت آمده است؛ ارسال رسل و انزال کتب، به عنوان حکومتِ خدای تبارک و تعالی برای بشر یا حکومت دین برای بشر است. این احکام فرعی؛ مثل نماز، روزه و حج که واجب هستند، مطلوبات بالعرض هستند و امور آلیه بوده و استقلال ندارند، و آلت و وسیله برای اجرای حکومت و بسط عدالت هستند.

در مقام ارزیابی و نسبت‌سنجی احتمال سوم و چهارم از بیان امام علیه السلام توجه به این مطلب ضروری است که طبق احتمال سوم، ادعا می‌شود که حکومت، مقدم بر همه احکام است؛ زیرا در این احتمال گفته می‌شود که اگر بین حج و واجب دیگری تراحم شد، یا بین حج و حرامی تراحم شد، اینجا باید بررسی کنیم کدام اهم است و کدام مهم است؟ در احتمال سوم ادعا می‌شود که حکومت، اهم از نماز، حج و روزه است، ولی در احتمال چهارم، اصلاً نوبت به تراحم نمی‌رسد؛ یعنی در بیان چهارم می‌گوییم که حقیقه الدین هي الحكومة؛ حقیقت و جوهر



اسلام، حکومت است. اسلام، یعنی حکومت ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ (آل عمران: ۸۵) بنابراین، اسلام در اینجا، یعنی حکومت.

حاصل آنکه: احتمال چهارم در فکریا منظومه فکری امام^ع این است که اسلام، یعنی حکومت. تمام احکام، مطلوب بالعرض هستند. وقتی مطلوب بالعرض شدند، دیگر بحث از تراحم بین حکومت و نماز، و حکومت و حج نخواهد بود؛ بلکه می‌گوییم حاکم اختیار دارد، حج را تعطیل کند ولو تراحمی هم نباشد.

حاکم، مسجدی را مصلحت دید تخریب کند ولو تراحمی هم نباشد. حاکم، خانه‌ای را، یا مالی را از کسی اگر مصلحت دید بگیرد. فرض کنید - که واقعاً همین‌طور است - یک وقتی است که می‌گوییم تمام آنچه انجام می‌شود را روی تراحم حل کنیم؛ به عنوان مثال در مورد کسی که رفته وسایلی را به عنوان قاقاق وارد کشور کرده است؛ از یک سو، «التاس مسلطون» می‌گوید این فرد، مالک این مال است و شما حق ندارید در ملک غیر تصرف کنید مگر با اجازه خود او؛ از سوی دیگر، این اقدام، آسیب به نظام اقتصادی دولت اسلامی است. بنابراین در مقام تراحم، حکم حاکم مبنی بر تصرف بدون اذن، مقدم است.

بالطبع، طبق بیان فوق، این سؤال و شبهه مطرح می‌شود که به کدام ملاک شرعی، حکم حاکم مقدم است و می‌شود از او گرفت یا در مالش تصرف کرد؟ ممکن است که گفته شود قانون می‌گوید؛ زیرا قانون، حجت و معتبر است؛ ولی این سخن، پاسخ صحیحی نخواهد بود؛ چرا که در این صورت، همه حرف این خواهد شد که این قانون، به چه اعتباری حجت است؟ یک وقتی هست که ما می‌گوییم این آقا که خودش در این کشور زندگی می‌کند، ملتزم به این قانون شده و قانون را پذیرفته است؛ مثل اینکه در یک جمعی اگر تصمیم جمعی گرفته شود و بگوییم هر کسی دیر آمد، ما هزار تومان از او می‌گیریم ولو راضی هم نباشد!

این، قانون است و این خودش، التزام به این قانون پیدا کرده است. همه بحث‌ها این است که آیا التزام به هر چیزی، به او شرعیت می‌دهد؟ اگر کسی التزام به امری پیدا کرد، به چه ملاکی باز ملزم می‌شود به اینکه این مال را بدهد؟ بنابراین، پاسخ صحیح آن است که بگوییم: وقتی بحث تصرف در اموال، یا نفوس، مطرح می‌شود، یک عنوانی فوق همه این احکام اولیه اسلام وجود دارد به نام حکومت؛ آن هم نه حکومتی که غربی‌ها می‌گویند یا به عنوان دموکراسی مطرح می‌کنند، بلکه حکومتی که شرع مطرح کرده است؛ یعنی همان خدای تبارک و تعالی که می‌تواند اموال مردم را به هر نحوی تصرف کند، به رسولش اجازه می‌دهد اینگونه تصرف کند، و



نیز هر کسی که از جانب رسول با دستور خدا منصوب شود (وصی پیامبر)، هر تصرفی کند، آن تصرف مشروع خواهد بود.

۵-۱. حکومت، مقدمه تحقق توحید

ما یک وقت به حکومت به عنوان مقدمه نگاه می‌کنیم، دو فرض متصور می‌شود چنان‌که برداشت اول و دوم همین است. حکومت در برداشت اول مقدمه عقلایی و در برداشت دوم، مقدمه عقلی است. اما یک وقت دیگر، می‌گوییم حکومت هم جزء و عنصری از دین است؛ اما بر همه عناصر دیگر مقدم است. می‌گوییم وقتی می‌خواهیم دین را نگاه کنیم، یکی از عناصر و بلکه مهم‌ترین عنصرش، حکومت است که این برداشت سوم و عبارت مطلب سوم است. اما این مطلب چهارم را نمی‌گوییم که حکومت، یکی از عناصر دین است؛ بلکه می‌گوییم یکی از عناصر مهم دین است، می‌گوییم اصلاً اسلام یعنی حکومت؛ «الإسلام هو الحكومة بجميع شئونها». بعد بقیه هر چه هست، زیر مجموعه این قرار می‌گیرد.

احتمال پنجمی هم در کلمات امام علیه السلام وجود دارد که حکومت، در مقایسه با احکام اولیه و فروع، عنوان مقصود بالذات را دارد، و احکام، مقصود بالعرض هستند. علاوه بر این، همین حکومت نسبت به اجرای توحید، اعتقادات و عدالت، مقدمه است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ». (حدید: ۲۵)

مستند احتمال پنجم دو چیز است:

اول. بیان امام علیه السلام در صحیفه است. آنجا که می‌فرمایند: «تشکیل حکومت، مقصود به ذات نیست برای انبیا. دعوت‌ها هر چه می‌شود مقدمه است برای اینکه انسان را بیدار کنند.» (موسوی خمینی، ۱۳۸۹ش، ج ۱۹، ص ۲۸۶)

دوم. بیان ایشان در آداب الصلاة است که تصریح دارند حکومت، برای نشر توحید و معارف، و قطع ریشه کفر و شرک است؛ یعنی همین حکومت که احکام اولیه نسبت به او، عنوان آلیت را دارد، نسبت به توحید مقدمه است، و عنوان مقصود بالذات را ندارد:

«عمده مقصد و مقصود انبیای عظام و تشریع شرایع و تأسیس احکام و نزول کتاب‌های آسمانی، خصوصاً قرآن شریف جامع - که صاحب و مکاشف آن نور مطهر رسول ختمی صلی الله علیه و آله است - نشر توحید و معارف الهیه و قطع ریشه کفر و شرک و دویینی و دویستی بوده، و سرّ توحید و تجرید در جمیع عبادات قلبیه و قالبیه، ساری و جاری است.» (موسوی خمینی، ۱۳۸۷ش، ص ۱۵۳)



گفتنی است که علاوه بر احتمالات پنج‌گانه مذکور، دو تفسیر و احتمال دیگر نیز پیرامون نظریه «الاسلام هو الحکومة» مطرح شده است؛ ولی بر خلاف احتمالات سابق، مستند و شاهی از کلام امام علیه السلام برای تأیید آن مطرح نشده و صرف گمانه‌زنی و ادعای بدون مؤید و دلیل است. بعضی معتقدند که «الاسلام هو الحکومة» بیانگر این فقه حکومتی است که در دو دهه اخیر بر السنه جاری شده است. بنابراین مراد امام علیه السلام این است که فقه آمده تا حکومت کند؛ ولی فارغ از اینکه چه تفسیری از فقه حکومتی مطرح است، در مقام نقد باید گفت: «الاسلام هو الحکومة» ربطی به فقه حکومتی ندارد. منظور امام فراتر از این است که بگوییم فقه آمده تا حکومت کند. برخی گفته‌اند مقصود امام این است که ما احکام را از اول طهارت تا دیات به دو نوع می‌توانیم استنباط کنیم: یکی اینکه فی نفسه بگوییم حکم این موضوع چیست؛ و دیگر هم اینکه فقیه به لحاظ مقام عمل و اجرا استنباط کند. در مقام نقد باید بیان داشت که از عبارات امام علیه السلام، هیچ قرینه و شاهی برای این سخن نداریم؛ علاوه بر اینکه اصلاً ما دو نوع استنباط نداریم.

حاصل آنکه، پنج مرحله تطوّر فکری در اندیشه امام علیه السلام یا به عبارت دیگر، پنج احتمال از فرمایش ایشان در تفسیر «الاسلام هو الحکومة» قابل اصطیاد است. البته وقتی می‌گوییم اسلام؛ منحصرّاً نباید روی نماز و روزه تکیه نماییم، بلکه اسلام، یعنی همه اعتقادات، اخلاق و احکام و جوهرش که حکومت بتمام شئونها است.

اشاره شد که هر یک از این احتمالات پنج‌گانه، از شواهد و مؤیداتی در کلمات امام علیه السلام برخوردارند. بنابراین، می‌توان این احتمال را مطرح کرد که نظریه امام علیه السلام پیرامون نسبت دین و حکومت، از یک سیر تطوّر برخوردار بوده است؛ چنانکه این سیر تطوّر در نظریه خطابات قانونی ایشان نیز وجود دارد.

اولین بار در بحث شرطیت ابتلاء در منجزیت علم اجمالی، این جرّقه به ذهن ایشان برای نظریه خطابات قانونی زده شد، و در ادامه، آرام آرام این نظریه را به کرسی نشاندند. (خمینی، ۱۴۲۳ق، ج ۳، ص ۲۲۵) ایشان در بحث شرطیت ابتلاء در منجزیت علم اجمالی، ابتدا در شرطیت تردید کردند. سپس در ادامه، آرام آرام، نظریه خطابات قانونی را به کرسی نشاندند. (نک: خمینی، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۳۰۷ و ۳۰۸ و ج ۳، ص ۲۶۶ و ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۲۵ و ۲۷) در نظریه «الاسلام هو الحکومة» نیز همین‌طور است؛ یعنی این سیر نظری در تبیین نسبت دین و حکومت نیز، قابل مشاهده است.



۲. تفسیر مختار از نظریه «الإسلام هو الحكومة»

آنچه از ظاهر مجموع عبارات امام علیه السلام مستفاد است، مؤید نظریه و احتمال چهارم است؛ هر چند در بعضی از تعابیر ایشان، مطلب و احتمال سوم به ذهن متبادر است؛ یعنی حکومت، از احکام اولیه است و عند التزاحم با سایر احکام، حکومت مقدم است؛ به این معنی که آنچه حکومت مصلحت ببیند مقدم بر سایر احکام است. ولی بر اساس احتمال چهارم، منظور امام علیه السلام این نیست که حکومت، فقط یکی از احکام است. بلکه بالاتر از این می‌شود گفت که اصلاً اسلام، یعنی حکومت؛ البته ما به مطلق دین کاری نداریم؛ چرا که آنچه مورد ابتلای ماست، اسلام است. اسلام متضمن اموری، مانند اعتقادات، اخلاقیات و احکام است و این، یعنی حکومت. ممکن است این سؤال مطرح شود که خود حکومت یعنی چه؟ در پاسخ باید گفت که حکومت در این پژوهش با نگرش اسلامی، یعنی مجموعه‌ای که حاکمی داشته باشد و محکومی باشد، یک والی و یک رعیت داشته باشد؛ به عبارت دیگر، حقیقت حکومت عبارت از این است که مجموعه مردمی، ملتزم به یک قوانینی شوند که آن قانون، حکومت بر اینها داشته باشد.

اسلام، یعنی حکومت به این معنی است که دین آمده تا مردم تحت امر دین قرار بگیرند؛ نه برای اینکه صرفاً بگویند تو برای کارهای فردی، یک عبادت، و سیر و سلوکی هم داشته باش و یک ارتباطی هم با خدا داشته باش در کنار سایر امور زندگی. اینکه بگوییم دین کاری به سایر امور زندگی ندارد، و فقط برای این است که فرد، عبادتی انجام بدهد، و نماز بخواند و روزه بگیرد و حج برود، نخیر، چنین نیست!

اسلام، تمام زندگی بشر را در سیطره خودش قرار داده است و می‌گوید بشر باید تحت این سیطره و در این قاعده، زندگی کند؛ این می‌شود معنای حکومت. به بیان دیگر، حکومت یعنی اینکه بر همه ابعاد زندگی بشر، یک قانونی حاکم باشد و بشر خودش را، ملتزم به آن قانون ببیند. نظر به اینکه حکومت از سه رکن حاکم، قانون و مردم برخوردار است، چنین نتیجه گرفته می‌شود که حکومت، ترجمان واژه (Government) که یکی از ارکان دولت (state) در تعریف جامعه‌شناسی سیاسی است، نخواهد بود؛ زیرا بر اساس نگرش جامعه‌شناسی سیاسی و علوم سیاسی مصطلح، دولت برآیند چهار رکن مردم، سرزمین، حکومت و حاکمیت است. (قوام، ۱۳۸۶، ص ۱۸) بنابراین میان تعریف منتخب از حکومت - که با استناد به منابع قرآنی و روایی اخذ شده - با تفسیر حکومت - که در جامعه‌شناسی سیاسی مطرح است - نباید خلط شود.



۳. مستندات فقهی تفسیر مختار

در مقام جمع‌بندی احتمالات پنج‌گانه مطرح‌شده در تفسیر نظریه «الاسلام هو الحکومة» که از سوی امام خمینی^{ره} مطرح شد، احتمال و تفسیر چهارم به عنوان نظریه تحقیق در نسبت حکومت و دین، پذیرفته شد.

به بیان ساده‌تر، از یک سو مراد امام^{ره} از این نظریه، احتمال چهارم است و از سوی دیگر، این احتمال به عنوان نظریه تحقیق در تبیین نسبت دین و حکومت، مورد پذیرش مقاله حاضر نیز می‌باشد.

در راستای مستندسازی نظریه تحقیق - یعنی احتمال چهارم - نمی‌توان عقل را به عنوان مستند فقهی پذیرفت؛ زیرا عقل نمی‌تواند بگوید: «الاسلام هو الحکومة والأحكام مطلوبات بالعرض» هستند. همچنین به دلیل اینکه اجماع نیز در این رابطه مطرح نیست؛ نمی‌توان دلیل اجماع را مستند نظریه یا تفسیر یاد شده عنوان کرد. بنابراین، برای فحص از مستندات «الاسلام هو الحکومة» لازم است آیات قرآن و یا روایات را مورد کاوش قرار داده و بررسی نماییم که آیا مدّعی امام^{ره} - یعنی عینیت اسلام و حکومت - می‌تواند مستند به آیات قرآن کریم باشد؟ در پاسخ باید گفت که هر چند فضای کلی تحقّق آیات الأحکام سیاسی در اجتماع، این است که حکومت، مقدّمه تحقّق خارجی این احکام باشد، در عین حال، حداقل دو دسته از آیات قرآن کریم - یعنی آیات اقامه دین و آیات اطاعت از انبیاء^{علیهم‌السلام} - بیانگر عینیت اسلام و حکومت است.

۳-۱. آیات اقامه دین

می‌توان از آیه ۱۳ سوره شوری:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾^۱ برای شما همان دینی را تشریع کرد که نوح را به آن توصیه فرموده بود، و آنچه ما به تو وحی کردیم، و به ابراهیم و موسی و عیسی توصیه نمودیم، این بود که دین را بپا دارید، و در آن، تفرقه نداشته باشید. آنچه که شما مشرکان را به سویش دعوت می‌کنید بر آنان سخت می‌آید؛ و این خدا است که هر کس را بخواهد برای تقرّب به درگاه خود برمی‌گزیند، و کسانی را که به خدا روی آورند، به سوی خود هدایت می‌کند؛^۲



و آیه ۶۶ سوره مائده:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ﴾ و اگر اینان تورات و انجیل را و هم چنین قرآنی را که به سویشان نازل شد، بدون کم و کاست اقامه کنند، محققاً از بالای سر (آسمان) و پایین پاهای خود (زمین) روزی خواهند خورد. [لکن] اندکی از اینان مردمی معتدل اند و بیشترشان افرادی صالح و درستکار نیستند؛

که بر لزوم اقامه دین تأکید دارند، عینیت و این همانی اسلام، یعنی دین و حکومت را نتیجه گرفت.

در آیه ۱۳ سوره شوری، خداوند متعال به صورت مستقیم و در قالب صیغه امر، اقامه دین را به عنوان واجب و تکلیفی اجتماعی برای مکلفان جعل و انشاء کرده است، ولی در آیه ۶۶ مائده، این وجوب از جمله خبری - شرطی استنباط می‌شود؛ زیرا در این آیه، اقامه دین ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ﴾ به عنوان شرط و نیل به سعادت دنیوی و اخروی؛ و ﴿لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ﴾ به عنوان جواب شرط، حاکی از آن است که یگانه عامل برای پیشرفت و تعالی بشر، حتی در امور مادی و دنیوی، و رسیدن به غایاتی که برای سیاست و سیاست‌ورزی بیان می‌شود، تمسک به آموزه‌های دینی و پیاده کردن آن در حیات فردی و اجتماعی است.

حاصل آنکه استدلال به این دو آیه، برای اثبات عینیت دین و حکومت، مبتنی بر سه مقدمه است:

اول. اقامه دین، واجب و تکلیفی همگانی است: از دلالت مطابقی آیه ۱۳ سوره شوری و دلالت التزامی آیه ۶۶ سوره مائده، چنین نتیجه‌گیری می‌شود که باید شاخص همه امور خودمان را دین قرار بدهیم؛ یعنی بر مردم و انبیاء، اقامه دین، واجب و تکلیفی عمومی است.

دوم. اقامه دین به عمل کردن به آن، و پیاده‌سازی آن در زندگی فردی و اجتماعی است: پیرامون معنای اقامه دین، مرحوم طبرسی می‌گوید: «وإقامة الدین التمسک به والعمل بموجبه والدوام علیه والدعاء إليه» (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۹، ص ۳۷) اقامه دین یعنی تمسک به دین، عمل به آنچه که دین آورده و استمرار بر آن، و این که دیگران را هم دعوت به این دین کنیم؛ بنابراین دعوت دیگران به دین، یکی از شئون اقامه دین خواهد بود. شبیه همین تعبیر را مرحوم علامه طباطبائی دارند: «وإقامة الدین حفظه بالاتباع والعمل» (المیزان، ج ۱۸، ص ۲۹) اقامه دین، یعنی



محافظت از آن که به وسیله عمل و تبعیت از آن به دست می‌آید. بنابراین اقامه دین، یعنی وجوب پیاده کردن و عمل کردن به آن.

سوم. غایت دین، تأمین سعادت دنیوی و اخروی است: در این آیات، خدای متعال امر به اقامه دین نموده است. غایت اقامه دین، علاوه بر تأمین سعادت اخروی، تأمین سعادت دنیوی است؛ یعنی حتی اگر نگرش ما به مسأله سیاست، نگرشی سکولاریستی باشد و وظیفه سیاست را تأمین سعادت دنیوی بدانیم، این آیات، بیانگر آن است که در سایه عمل به دستورات الهی، این مهم حاصل می‌شود. بنابراین غایت سیاست را نیز، دین تأمین می‌کند و این بدان معناست که رسالت دین، جامعیت داشته و با وجود عمل به آن برای رسیدن به سعادت دنیا، نیازی به برنامه و دستورالعمل مجزای از دین نخواهیم داشت؛ بلکه بدون عمل به دین، این غایت حاصل نمی‌شود. بنابراین، نمی‌توان سیاست و حکومت را امری خارج از دین مورد توجه قرار داد، و این، همان عینیت سیاست و حکومت با دین است.

۲-۳. آیات اطاعت از انبیاء علیهم السلام

میان حق حکومت و حق اطاعت، ملازمه وجود دارد. کسی حق حکومت کردن بر دیگران را دارد که حق اطاعت داشته باشد. بررسی آیات اطاعت به روشنی گواه بر این است که این حق، صرفاً برای خدای متعال است، و خداوند، این حق را به انبیاء و اوصیاء تفویض کرده است. به اطاعت از انبیاء و اوصیاء سفارش فرموده، و از اطاعت دیگری - به‌ویژه اهل معصیت - به شدت نهی کرده است. علاوه بر این، خداوند اعطای حق اطاعت را به دیگران - یعنی مردم - واگذار نکرده است. این‌گونه نیست که مردم، خودشان کسی را به عنوان حاکم انتخاب نمایند، و بر اساس میل خودشان، از او اطاعت نمایند؛ بلکه تعیین حاکم، به دیگران واگذار نشده است. باید متذکر شد که بر اساس آموزه‌های اسلامی، آنچه محور اطاعت قرار می‌گیرد، اراده و خواست خداوند متعال است. به این بیان که، فرد مطاع، باید:

أَوَّلًا. مأذون از ناحیه خداوند باشد؛ «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» و ما هیچ رسولی نفرستادیم مگر برای اینکه مردم او را به خاطر اینکه از طرف ما است، اطاعت کنند (نساء: ۶۴)

و ثانیاً. دارای مقام عصمت یا شبیه‌ترین فرد به معصوم باشد. در این حالت است که می‌توان اطمینان یافت آنچه او بیان می‌دارد، برآمده از هوای نفس خویش یا هوای نفس سایر افراد جامعه - حتی اکثریت آنان - نیست؛ «وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ



يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» اگر اکثر مردم روی زمین را اطاعت کنی تو را از راه خدا گمراه خواهند کرد؛ زیرا جز گمان را پیروی نمی‌کنند و جز تخمین نمی‌زنند. (انعام: ۱۱۶) و «لَتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» تا در بین مردم طبق آنچه تعلیمت دادیم حکم کنی. (نساء: ۱۰۵) بنابراین، وجوب اطاعت از آنان در طول اراده الهی است؛ یعنی آنان حق ندارند چیزی جز اراده الهی را از مردم بخواهند، و از چیزی جز غضب الهی، مردم را بر حذر دارند. آیات اطاعت از انبیاء - و در رأس آنان نبی مکرم اسلام ﷺ - در قرآن کریم، به شش دسته تقسیم می‌شوند:

اول. آیاتی که خداوند متعال، مستقیم امر به اطاعت از انبیاء و اولی الامر می‌نماید؛ مانند آیه ۵۹ سوره نساء: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید، و رسول و صاحبان امرتان را [که خدا و رسول، علامت و معیار ولایت آنان را معین کرده]، فرمان ببرید.^۱

دوم. آیاتی که در آنها عدم اطاعت از انبیاء ﷺ، عملی حرام معرفی می‌شود؛ مانند آیه ۵۴ سوره مبارکه نور: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ» بگو خدا را اطاعت کنید و پیغمبرش را؛ زیرا اگر از اطاعت آن دو سر برتایید، فقط تکلیف خود را انجام ندهاید، و به او ضرری نرسانده‌اید.

سوم. آیاتی که بیانگر آثار اطاعت و عصیان از انبیاء ﷺ هستند؛ مانند آیه ۱۷ سوره فتح: «... وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يَعْذَّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا» و کسی که خدا و رسولش را اطاعت کند، خداوند او را در جَنّاتی داخل می‌کند که از دامنه آن، نهرها جاری است؛ و کسی که اعراض کند، خداوند تعالی به عذابی دردناک معذّبتش می‌کند.^۲ چهارم. آیاتی که نسبت به اطاعت افراد نااهل هشدار داده و از اطاعت آنان نهی می‌نماید؛ مانند آیه ۲۸ سوره کهف: «وَلَا تُطِيعُوا مَنْ أَغْلَقْنَا قُلُوبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ» اطاعت مکن کسی را که دلش را از یاد خویش غافل کرده‌ایم، و هوس خود را پیروی کرده و کارش زیاده‌روی است.^۳

۱. همچنین می‌توان به آیات ۳۲ و ۱۳۲ آل عمران، ۹۲ مائده و ۳۳ محمد اشاره نمود.

۲. همچنین می‌توان به آیات: نور/ ۵۲؛ احزاب/ ۷۱ و ۳۶؛ نساء/ ۸۰ و اعراف/ ۱۵۷ اشاره کرد.

۳. همچنین می‌توان به آیات ۱۵۱/ شعراء؛ ۴۸/ احزاب؛ ۱۰/ قلم و ۲۴/ انسان، اشاره نمود.



پنجم. آیاتی که در آنها، انبیاء در کنار امر به تقوای الهی، دستور به اطاعت از خویش نیز داده‌اند؛ «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا»^۱.

ششم. آیاتی که اطاعت‌پذیری ظاهری و باطنی را، ملاک ایمان معرفی کرده‌اند. بدین معنا که عدم اطاعت و حتی اعتراض قلبی نسبت به اوامر و دستورات نبی مکرم اسلام ﷺ، مغایر با ایمان دانسته شده است. به عنوان نمونه، آیه ۵۹ سوره نساء؛ «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ، ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» پس به پروردگارت سوگند - این طور که منافقین پنداشته‌اند - ایمانشان واقعی نیست؛ مگر وقتی که تو را در مشاجراتی که برایشان پیش می‌آید حکم قرار دهند، و در دل خود از هر حکمی که راندی احساس آزرده‌گی نکنند، و حکم تو را بدون چون و چرا بپذیرند.

در مقام ارزیابی این آیات، می‌توان چنین نتیجه گرفت که بعد از مسأله توحید، مهم‌ترین مسأله، اطاعت از انبیای الهی است. تصوّر اینکه مراد از این اطاعت، واجبات و محرمات منصوص در قرآن کریم یا تورات و انجیل و سایر کتب آسمانی باشد، تصوّر دقیقی نیست؛ زیرا موارد مذکور در امر به تقوای الهی وجود دارد.^۲ بنابراین تکرار آن در عبارت «أطيعوا» یا «أطيعوا الرَّسُولَ» و «أُولِي الْأَمْرِ» تحصیل حاصل خواهد بود. علاوه بر اینکه، آیه شریفه ۵۹ سوره نساء؛ «... فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» هر گاه در امری میانتان اختلاف شد، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید برای حلّ آن به خدا و رسول مراجعه کنید. این برایتان بهتر، و سرانجامش نیکوتر است؛ قرینه منفصله محکمی است که مسأله اطاعت از انبیاء، منحصرأ در حوزه بیان و تبلیغ احکام شرعی نیست. پس از منظر قرآن کریم، سیاست و دیانت دو روی یک سکه هستند که نمی‌توان یکی را بدون دیگری تصوّر نمود.

در عین حال، وجه مایز سیاست الهی در مقابل سیاست غیر الهی و سکولار، این است که

۱. شعراء، آیات ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۶۳؛ زخرف: ۶۳ و آل عمران: ۵۰. شبیه همین آیات است، آیه ۹۰ از سوره مبارکه طه.

۲. گفتنی است مرحوم علامه اگرچه پذیرفته است که امر به اطاعت از انبیای الهی در برخی آیات به معنای اطاعت در قضاوت و حکومت است؛ در عین حال، ظاهر عبارت‌شان این است که مراد از «اتقوا الله»، باور به مسأله معاد است. (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۱۵۷) لکن وجه اینکه در این آیات، واژه «اتقوا الله» را منحصرأ باور به معاد، معنا نمایم روشن نیست. بله، این مطلب پذیرفتنی است که مسأله تقوا و پرهیزگاری - نسبت به بسیاری از انسان‌ها - در قالب باور به معاد محقق می‌شود؛ ولی این ملازمه، نمی‌تواند دلیلی بر انحصار تقوای الهی به اعتقاد به معاد باشد.



محور و مبنای اطاعت مردم، پیرامون اوامر و نواهی برآمده از اراده الهی متمرکز است؛ ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ هر کس به آنچه خدا نازل کرده حکم نکند، در زمره کافران خواهد بود.

بنابراین، دین بر سه پایه، استوار است: اطاعت از انبیاء علیهم السلام که امتداد اطاعت الهی، و در طول آن است. دیگری، قانون، یعنی باید و نبایدهایی که برنامه تنظیم حیات فردی و اجتماعی انسان را عهده‌دار است؛ و سوم، مردم یا مکلفانی که مخاطب آیات و دستورات الهی و انبیاء علیهم السلام هستند؛ و چنان‌که اشاره شد، حکومت نیز بر این سه محور، استوار است: حاکم (انبیاء و اوصیاء علیهم السلام)، قانون، و مردمی که مخاطب قانون و حاکم هستند. این سه محور را می‌توان، اساس دین دانست و نتیجه گرفت که دین، همان حکومت است و حکومت، واقعیتی و رای دین ندارد.

نتیجه‌گیری

از کلمات امام علیه السلام در تبیین نسبت دین و اسلام، پنج نوع احتمال یا معنا، قابل اصطیاد و محتمل است. ضمن اینکه از میان احتمالات یاد شده از تفسیر «الإسلام هو الحكومة» احتمال چهارم مورد تأیید قرار گرفت، این احتمال به عنوان نظریه تحقیق در نسبت حکومت و دین نیز، مورد پذیرش نگارندگان مقاله حاضر است. به بیان ساده‌تر، از یک سو، مراد امام علیه السلام از گزاره «الإسلام هو الحكومة» احتمال چهارم است و از سوی دیگر، این احتمال به عنوان نظریه تحقیق در تبیین نسبت دین و حکومت، مورد تأیید است.

بنابراین، در نسبت میان دین و حکومت، اگر چه پنج احتمال مطرح شد و هریک از احتمالات، مؤید و شواهدی در کلام امام علیه السلام داشته‌اند، لکن احتمال چهارم، مطابقت بیشتری با نظریه «الإسلام هو الحكومة» دارد.

بر این اساس، مراد امام در نظریه یاد شده، نه مقدمیت حکومت برای اسلام است و نه حکومت یکی از احکام شرعی و در عداد سایر احکام است؛ بلکه میان اسلام و حکومت، رابطه عینیت برقرار است؛ عینیت اسلام و حکومت؛ یعنی دین، حکومت است بأصوله و فروعیه؛ به بیان ساده‌تر، اصول و فروع دین، حکومت است. البته نباید از این نکته غفلت داشت که در تبیین جایگاه حکومت، نوعی تطوّر فکری برای امام علیه السلام حاصل شده است، و این تطوّر، مقتضای تحقیق و محقق‌بودن است؛ محقق برای وصول به نتیجه، آرام آرام از یک مسأله‌ای شروع می‌کند تا به نظریه تحقیق و نهایی برسد. نظیر این تطوّر در مسأله خطابات قانونیه ایشان نیز مطرح است.



فهرست منابع

- قرآن الکریم.
- نهج البلاغه (نسخه صبحی صالح).
۱. ابن ابی جمهور، محمد (۱۴۰۵ق). عوالی اللئالی. قم: سیّد الشهداء علیه السلام.
 ۲. برقی، احمد بن محمد (۱۳۷۱ق). المحاسن. قم: دارالکتب.
 ۳. حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعة. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
 ۴. طباطبائی، محمدحسین (۱۳۹۰ق). المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
 ۵. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران: ناصر خسرو.
 ۶. قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۶ش). اصول سیاست خارجی و روابط بین الملل. تهران: سمت.
 ۷. موسوی خمینی، سیدروح الله (۱۳۷۸ش). آداب الصلاة. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
 ۸. _____ (۱۳۸۶ش). جواهر الأصول. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
 ۹. _____ (۱۳۸۹ش). صحیفه امام (منشور روحانیت). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
 ۱۰. _____ (۱۴۱۸ق). کتاب البیع. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
 ۱۱. _____ (۱۴۱۵ق). مناهج الوصول إلى علم الاصول. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
 ۱۲. _____ (۱۴۲۳ق). تهذیب الأصول. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
 ۱۳. _____ (بی تا). ولایت فقیه. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.